



امام خمینی (ره) و ۲۳ قاعده عقلی در اثبات حکومت اسلامی و ولایت فقیه از کتاب کشف/اسرار

اشاره

کتاب کشف/اسرار، پاسخ امام خمینی به جزوه‌ای است به نام اسرار هزار ساله، که فردی به نام علی اکبر حکمی زاده یکی از روحانیون منحرف و هوادار کسروی در قم برای ایجاد تردید بین مردم نسبت به بعضی از اعمال و اعتقادات شیعه نوشته شد و در سال ۱۳۲۲ در نشریه پرچم متعلق به فرقه کسروی منتشر گردید. اگرچه کتاب کشف/اسرار به ظاهر پاسخی عقلی و شرعی به شبهات حکمی زاده نسبت به پاره‌ای از اعتقادات شیعه است اما مطالبی در آن وجود دارد که ۳۵ سال بعد از آن اعتقادی و عملی و پایه‌های اساسی یکی از بزرگترین جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و فکری جهان یعنی انقلاب اسلامی شد و از دل آن الگوی جدیدی از نظام‌های مردم‌سالار دینی، به نام جمهوری اسلامی متولد شد.

بی تردید رد پای اولیه نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه که رکن اساسی نظام جمهوری اسلامی است را باید در کتاب کشف/اسرار جست‌وجو کرد.

شخصیتی که بعدها رهبر بزرگترین، مردمی‌ترین، انسانی‌ترین و شوریده‌ترین انقلاب جهان در اواخر قرن بیستم شد، از دل این کتاب بیرون آمد، به ملت تحقیر شده ایران هویت و



کرامت بخشید، بت‌های ایدئولوژیک چپ و راست را در هم کوبید، خواب آسوده قدرت‌های سلطه‌طلب را آشفته ساخت، ملت ایران را یکپارچه و آماده دگرگونی کرد، کاخ سلطنت هزاران ساله شاهان ایران را ویران نمود و انقلاب او در سال ۱۳۵۷ روح یک جهان بی‌روح^۱ شد.

به رغم اهمیت بنیادین این رساله در شناخت شخصیت امام خمینی و باورها و اعتقادات وی در مورد حکومت اسلامی و ولایت فقیه، و از همه مهم‌تر انتقاداتی که به عملکرد دوره رضاخانی دارد، این رساله نزدیک به چهل سال است که به دلایلی مورد کم‌لطفی قرار گرفته و نه تنها تجدید چاپ نمی‌شود بلکه به ندرت در فهم زمینه‌های فکری امام خمینی از آن استفاده می‌شود. بی‌تردید بخشی از مطالب رساله کشف/سرار مولود اقتضات زمان است و شاید طرح همه مطالب آن در اقتضات کنونی بی‌وجه به نظر آید، لیکن دلیل نمی‌شود که دل‌سپردگان به انقلاب اسلامی و دوستانان خمینی کبیر از اساس این رساله گران‌سنگ را به دست فراموشی بسپارند.

فصلنامه پانزده خرداد که رسالت خود را نشر افکار و آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی می‌داند، با توجه به این که در آستانه پنجاهمین سال طرح درس‌های ولایت فقیه یا حکومت اسلامی توسط امام خمینی در دوران تبعید در نجف اشرف هستیم، تلاش کرده است که نکات اساسی کتاب کشف/سرار در اثبات عقلی حکومت اسلامی و ولایت فقیه را به اقتضای ظرفیت یک مقاله انتخاب و به دوستانان خمینی کبیر و رهپویان مرام و آرمان‌های آن امام عزیز تقدیم کند. امیدواریم تمام نکات راهبردی این اثر برای فهم عمیق و دقیق شخصیت، منش و بینش امام در آینده استخراج شود و در اختیار اهل معرفت و پژوهش قرار گیرد.

نظر به این که اغلب چاپ‌های مربوط به کتاب کشف/سرار در دوره اختناق سیاه پهلوی به صورت مخفی منتشر می‌شد بنابراین فاقد معیارهای جاری کتابشناسی هستند. ما در استخراج مطالب این متن، از کتابی که تصویر آن در ابتدا آمده، استفاده کردیم. تمام مطالب که در داخل دو گیومه («») هستند مربوط به امام بوده که شماره صفحه در انتهای هر متن برگزیده، آمده است و عناوین و بقیه مطالب خارج از گیومه‌ها مربوط به فصلنامه می‌باشد.

فصلنامه پانزده خرداد

۱. عبارتی است که میشل فوکو فیلسوف فرانسوی در مورد انقلاب اسلامی به کار گرفت. رک: میشل فوکو، ایران روح یک جهان بی‌روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی، ۱۳۷۹.

هفت دلیل عقلی در ضرورت امامت و ولایت و پاسخ به مغلطه تقابل انتصاب امامت با عقل

(می گویند) «اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانچه مفسرین گفته‌اند بیشتر آیات قرآن ناظر به امامت است چرا خدا چنین اصل مهم را یک بار هم در قرآن صریح نگفت که این همه نزاع و خونریزی بر سر این کار پیدا نشود... اینک ما قبل از جواب اساسی از این پرسش خود را نیازمند می‌دانیم به یک نظر به طور کلی درباره امامت. و از خرد داوری می‌خواهیم تا ببینیم امامت را عقل که فرستاده نزدیک خداست یکی از اصول مسلمه دین به شمار می‌آورد و لازم می‌داند که خدای جهان که کارهایش همه بر اساس خرد بنا نهاده شده این اصل را گوشزد بشر کند یا نه...» (ص ۱۰۵)

دلیل اول: «همه می‌دانیم که خدای جهان در آن زمان که بشر در هر جا زندگی می‌کرد بزرگی و سرافرازی خود را به آن می‌دانست که یا آتشکده‌اش از همه آتشکده‌ها بزرگ‌تر و افروخته‌تر باشد و یا بت‌خانه‌اش سرفرازتر و بت‌هایش بزرگ‌تر و از فلزات پر قیمت‌تر باشد. آنهایی که خدایشان طلا بود و عرض و طولش بیشتر بود البته اهمیت و سربلندیشان بیشتر بود حتی خدایان را در جنگ‌ها با اربابه‌های بزرگ حمل می‌کردند. چنانچه اهل مکه هبل را که بت بزرگ بود برای جنگ با مسلمین آوردند...» (ص ۱۰۶)

دلیل دوم: «در چنین روزی پیغمبر اسلام را از جانب خود به رسالت مبعوث کرد اول پیشنه‌ادی که به بشر آن روز کرد این بود که این خدایان که ساختید باید در هم شکنید و با توحید خدای جهان به رستگاری رسید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) پس از آن کم‌کم قانون‌های آسمانی که همه پایه‌اش بر اساس عقل استوار بود برای بشر آورد و آراء و پندارهای جاهلانه و سر خودی‌های آنها را بر انداخت و تشکیل یک حکومت عادلانه که پایه‌اش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوشش‌های طاقت‌فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره و کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاران در راه آیین مقدس خدایی موفق به یک تشکیلات با اساسی شد که پایه‌اش با عدالت و توحید برقرار بود و پیغمبر اسلام چنانچه می‌دانید و در تواریخ جهان خواندید تا آخرین روز زندگانش از کوشش در راه انداختن چرخ‌های توحید خدا و توحید کلمه و توحید آراء و عقاید خودداری نکرد تا پایه دین و آیین و نظام مدینه فاضله استوار و برقرار شد...» (ص ۱۰۶)

دلیل سوم: «اینک ما از خردمندان جهان و از زمامداران ممالک دنیا پرسش می‌کنیم که





آیا باقی ماندن این اساس محکم و آیین بزرگ آسمانی در محافل عقلا از امور با اهمیت تلقی می‌شود و برپاکننده این اساس که خدا است به وسیله پیغمبر اسلام پایدار بودن این اساس را لازم می‌داند یا آن که باید به سهل‌انگاری و سردی تلقی شود؟ ماندن این اساس و نماندن آن در نظر او یکسان است. مردم به بی‌دینی برگردند یا دیندار باشند فرقی نمی‌کند در این صورت دانشمندان می‌توانند به اعتراض برخیزند و به خدای دانا بگویند اگر این حکومت و آیین بود و نبودش یکسان بود چرا پیغمبر فرستادی و یک کتاب با آن همه تشریفات نازل کردی، البته خدای جهان را از بی‌ارج شمردن عدالت و توحید بری می‌دانید در این صورت برای بعد از پیغمبر باید دستوری برای استوار بودن این اساس بدهد و مردم را بلا تکلیف و مملکت و آیین را دستخوش اغراض یک مشت هواپرست و ریاست‌طلب نکند...» (ص ۱۰۷-۱۰۶)

دلیل چهارم: «پیغمبری که برای رفتن مستراح و خلوت کردن بازن و شیر دادن یک طفل چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست مگر اینکه تکلیف معین کرده اگر برای یک همچو موضوعی که بقاء اساس دعوت و نبوت بر او است و استوار ماندن پایه‌های توحید و عدالت پیوند به او است هیچ کلمه در تمام عمر نگوید و دین و آیین الهی را دستخوش اغراض مشتی چپاولچی هرزه کند که پس از مردنش برای ریاست چندروزه خود آن همه کارها که همه می‌دانید و در کتاب‌های سنی و شیعه و توارخ جهان ذکر شده‌اند، چنین پیغمبری را دانشمندان جهان مورد اعتراض و نکوهش قرار دهند و او را به پیغمبری و عدل و داد نشناسند...؟» (ص ۱۰۷)

دلیل پنجم: «پیغمبری که می‌گوید کسی که بدون وصیت بمیرد مثل کسی است که در زمان جاهلیت مرده یعنی مثل کافر مرده و برای وصیت خدا به او امر می‌کند و آیات قرآن فرو می‌فرستد در یک همچو کاری که مهم‌ترین امور است و برای وصیت از هر چیز اولی و نیازمندتر است اگر هیچ کلمه‌ای نگوید و خود به قول خدا و خود عمل نکند برای چنین پیغمبر چه ارج می‌توان قائل شد...؟» (ص ۱۰۷)

دلیل ششم: «ما خدایی را پرستش می‌کنیم و می‌شناسیم که کارهایش بر اساس خرد پایدار و به خلاف گفته‌های عقل هیچ کاری نکند نه آن خدایی که بنایی مرتفع از خداپرستی و عدالت و دینداری بنا کند و خود به خرابی آن بکوشد و یزید و معاویه و عثمان و از این قبیل چپاولچی‌های دیگر را به مردم امارت دهد و تکلیف ملت را پس از پیغمبر خود برای همیشه معین نکند تا در تأسیس بنای جور و ستمکاری کمک کار نباشد...» (ص ۱۰۷)

دلیل هفتم: «یک رئیس [کار] خانه که پنجاه نفر کارمند دارد، یک سرپرست عاقله که

ده نفر افراد دارد اگر بخواهد دو ماه مسافرت کند نه آن کارخانه را بی تکلیف می اندازد و نه این عائله خود را بی سرپرست می گذارد. اینک پیغمبر اسلام که هزاران قانون های بزرگ آسمانی و دستورات محکم الهی آورده و یک نظام بزرگ خردمندان و یک حکومت خدایی عادلانه برپا کرده، می خواهد از میان آنها برای همیشه برود و خیانتکاران و منافقان را که در سی چهل سال با آنها معاشرت کرده و می شناسد و خدای او بر حکومت های جائزانه که پس از او تشکیل می شود و دین را دستخوش اغراض مسمومه خود می کنند مطلع و عالم است اکنون خرد می گوید باید این کار آخر را که بزرگترین کارها است برای بقاء اساس توحید و عدالت بکند یا آیین خود را به دست یک مشت معلوم الحال که در وقت مردن او به سر و کله هم می زدند برای ریاست و حکومت و از همان وقت آشوب به پا می کردند واگذار کند و از هدایت و راهنمایی به صلاح امت که بیست و چند سال خود را به آن معرفی کرده و خدای جهان اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ در قرآن برای او نازل کرده دست بردارد و در یک همچو حال که حال بحران اساس توحید و عدالت است و ملت قرآن از هر چیز نیازمندتر بر نص تکلیف خود بعد از پیغمبر بودند آنها را سرگردان و متحیر بگذارد عقل شما و همه خردمندان در اینجا چه حکم دارد این فرستاده نزدیک خدا که برای آدمی همچون چشم است در اینجا هیچ حکم ندارد و پیش پای خودش را نمی بیند یا حکم می کند که خدا و پیغمبر لازم نیست روی میزان خرد رفتار کنند ممکن است کارهای بیهوده بچگانه هم بکنند یک دستگاه با عظمت با دست خود بسازند و فوراً خراب کنند یا می گوید امامت یک اصل مسلمی است در اسلام که خدا تعیین آن را خود کرده چه در قرآن اسم برده باشد یا فرضاً نبرده باشد...» (ص ۱۰۸-۱۰۹)

۲

در نفی نظام سلطانی و اثبات ضرورت تأسیس حکومت اسلامی پاسخ به مغلطه پیوند اسلام و سلطنت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (سوره نساء، آیه ۵۹)
خدای تعالی به تمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را، خدای تعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت و بر روشن است که فرمانبرداری کسی دیگر جز این سه واجب نکرده بر تمام امت و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولی الامر را ناچار باید حکومت اسلامی یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از یک تشکیلات در کار نباشد و گرنه هرج و مرج لازم آید. ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را می دانیم آنچه باید مورد بررسی خرد که فرستاده نزدیک خدا است قرار





دهیم آن است که این اولی الامر چه کسانی هستند؟ و باید چگونه اشخاصی باشند؟ بعضی می گویند که آنها پادشاهان و امرا هستند، خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود چنانچه در زمان مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران، آنها را اولی الامر می دانستند و می گفتند خدا واجب کرده اطاعت آنها را و سنیان با خلفای اسلام که از جمله آنها معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفا اموی و عباسی است تطبیق می کنند.

اینک ما از عقل خداداده دآوری می خواهیم خدای جهان پیغمبر اسلام را فرستاد با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و مردم را به چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوشش های فراوان و تعلیم کردن و اجرا کردن دستورات خدایی همین خدا که پایه عدل را در جهان با فداکاری های مسلمانان استوار نمود و از ستم کاری ها و بی عفتی ها آن طور جلوگیری کرده به مردم امر کند که باید همه اطاعت کنید از آتاتورک که می گوید دین در مملکت رسمیت ندارد و همه می دانند که باید دینداران چه کارها کرد و با مردم چه ستمکاری ها نمود. چه بی عفتی ها در ترکیه به جریان انداخت و چه مخالفت ها با دین خدا کرد یا بگوید باید از پهلوی اطاعت کنید که همه دیدید چه کرد و برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوشش ها کرد که اگر کسی بخواهد مخالفت های صریح او را باقرآن خدا بشمارد نیازمند به یک کتاب شاید گردد. چنین خدایی را که خود اساس دین و عدل را به پا کرده و خود به دست خود به خراب آن امر نموده دانشمندان او را به خدایی و عدل و داد نمی پذیرند و مقام خدای عالم از چنین بیهوده کاری منزّه است، می گویند از طرز حکومت این ستمکاران بی خبر بود و گمان می کرد اینها همه با گفته های او موافق اند این از حکم خرد بیرون است. خدایی که بندگان خود را شناسد ما او را به خدایی نمی شناسیم یا می گویند خدا از گفته های خود پشیمان شد. چند روزی توحید و تقوی و عدالت می خواست بین مردم پس از آن خود مردم را به شرک و ستمکاری و خلاف عفت دعوت کرده این نیز از حکم خرد بیرون است و چنین خدایی را ما به خدایی نمی شناسیم، پس ناچار باید بگویید اولوالامر پادشاهان و امرا نیستند...» (ص ۱۱۰-۱۰۹)

۳

در ضرورت عقلی بودن امامت و ولایت و پاسخ به مغلطه شریعت صامت

«بعضی از دشمنان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب سخنی سراپا دروغ گفته و این بی خردان کور کورانه از آن پیروی کردند. ما اینک سخن اینان را می آوریم و خطاکاری و دروغ پردازی

آنها را روشن می‌کنیم تا رسوایی بیشتر از پیش شود. می‌گوید: در صدر اسلام امامت یک امر ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بودند ولی بعدها زمامداران ایران برای بیرون رفتن از حکم خلفا عرب یا ترک، امامت را به این رنگ درآوردند و دلیل آن را چنین می‌آورد که کتاب‌های زمان قبل از صفویه و بعد از آنها فرق کرده درباره امامت. بعد از صفویه کتاب‌ها بزرگتر و غلوشان بیشتر شده است حاصل کلامش آن است که مذهب تشیع را صفویه از پیش خود شاخ و برگ دادند برای پیشرفت کار خود و پس از آن، به این رنگ مانده و آن مرد افیونی بی‌خرد^۱ در کتاب شیعی‌گری می‌گوید شیعه از زمان بنی‌امیه پیدا شدند و بعدها در زمان جعفر بن محمد و دیگران رنگ‌هایی پیدا کرد...

ما پیش از این با حکم خرد ثابت نمودیم که باید امامت که معنیش تعیین نگهبان از برای دین است در دین اسلام مسلم و ثابت باشد و اگر قانون‌گذار اسلام یک شخص خردمند عادی هم بود باید تکلیف دینداران را پس از خود معین کند... خدای عالم که قانون‌هایی گذاشته برای زندگی بشر و احکامی آورده برای سعادت این جهان و آن جهان ناچار به حکم خرد قانون‌ها و احکامی است که جریان خود آنها را خدا و پیغمبر می‌خواستند نه ضد و نقیض آن را و این محتاج به دلیل نیست. خود از احکام روشن عقل است که هر قانون‌گذاری در عالم قانون را برای جریان و عملی کردن می‌گذارد نه برای نوشتن و گفتن و ناچار جریان قانون‌ها و احکام خدایی فقط منحصر به زمان خود پیغمبر نبوده پس از او هم بایستی آن قانون‌ها جریان داشته باشد... ناچار در این صورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او و پیغمبر او را یکان یکان بی‌کم و کاست بداند و در جریان انداختن قانون‌های خدایی نه خطا کار و غلط‌انداز باشد و نه خیانتکار و دروغ‌پرداز و ستمکار و نفع‌طلب و طماع و نه ریاست‌خواه و جاه‌پرست باشد و نه خود از قانون تخلف کند و مردم را به تخلف وادارد و نه در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند و این معنی امامت (است)... اکنون می‌گویید خرد چه حکم می‌کند می‌گوید قانون‌گذاری کرد برای نوشتن و گفتن، قرآن آورد فقط برای خواندن یا جریان قانون‌ها و احکام موضوعه را می‌خواست اگر می‌خواست تنها برای زمان پیغمبر می‌خواست یا پس از پیغمبر دین و حکم بود ناچار باید بگویید بود. اگر جریان پس از پیغمبر را هم می‌خواست باید کسی را برای راه انداختن قانون برقرار کند یا هر کس هر چه خواست و فهمید بکند ناچار باید بگویید هر چه و مرج رانمی‌خواسته و غلط‌اندازی و غلط‌فهمی را دشمن داشته زیرا جریان خود قانون در نظر قانون‌گذار است نه هر کس هر چه فهمید و خواست. پس خدا باید خود راهی برای فهماندن قانون که بالضروره آراء اشخاص در آن

۱. منظور امام، احمد کسروی است.





مختلف می‌شود معین کند که همه به او رجوع کنند تا قانون جریان پیدا کند و آن شخص باید آن اوصاف را که گفتیم داشته باشد تا منظور حاصل شود. از این جهت به حکم خرد همان‌طور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیغمبر با اهمیت تلقی می‌شود امامت هم باید در آن پیشگاه به همان اهمیت شناخته شود زیرا که امامت قوه جریان قانون است که مقصود اصلی از دین و قانون گذاری است. از این جهت بی‌امامت قانون گذاری لغو و بیهوده است و امری بسیار کودکانه و از قانون خرد بیرون است و با امامت دین کامل و تبلیغ تمام می‌شود...» (ص ۱۳۵-۱۳۳)

۴

در ستایش امامت و ولایت

و پاسخ به مغلظه تشیع علوی و تشیع صفوی و مکتب ایرانی تشیع

«اگر فهرست آیات و اخباری که درباره امامت وارد شده و فهرست کلمات مورخین را کسی بخواهد بنویسد محتاج به یک کتاب بزرگ شود و ما در اینجا برای اختصار بیش از این چند کلمه را نوشتیم اینک از خوانندگان حکمیت می‌خواهیم که با یک نظر منصفانه بی‌غرض نظر کنند که امامت که به حکم خرد باید از اصول مسلمة اسلام باشد و به حکم آیات قرآن و حکم اخبار پیغمبر که از چند هزار تجاوز می‌کند مسلم و ثابت است و به حکم تواریخ معتبره که از اول بعثت پیغمبر اسلام تا روز رحلتش کوشش‌های خود را درباره آن کرده باز باید گفت که یک امر ساده بوده، یا یک امر سیاسی بوده که مسلمین از آن ساکت بودند و سلاطین ایران آن را به این رنگ در آوردند ما نمی‌دانیم کدام تاریخ یا کدام کتاب افسانه این بیهوده را گفته تا اینان با جرأت تمام چنین دروغ روشنی را در حضور مردم می‌گویند اینها هیچ گمان نکردند آنهایی که این کتاب‌ها در میان آنها پخش می‌شود خیلی‌هایشان از اهل تاریخ و سیر و اخبار و آثارند. گو که چند نفر ساده لوح هم ممکن است سخنی را بی‌دلیل به محض ادعا بپذیرند و ناچار این ماجراجویان بی‌خرد به همین قدر هم قانع هستند... اینک ما نام بعضی کتاب‌های امامت را که قبل از صفویه نوشته شده ذکر می‌کنیم تا معلوم شود از زمان صفویه به بعد کتاب‌های در این موضوع رو به تنزل رفته و تصنیفات درباره امامت قبل از آنها خیلی بیشتر بوده و صفویه و سیاست آنها کوچکتر از آن است که امامت را که یکی از اصول بزرگ اسلام است بتراشد.» (ص ۱۵۴-۱۵۳، ۱۵۷)^۱

۱. امام بیش از چهل اثر از متونی که قبل از صفویه در موضوع امامت نوشته شده است را در این بخش ذکر می‌کند که خوانندگان می‌توانند به بخش امامت رساله کشف اسرار رجوع کنند.

در ستایش حکومت عدل و نکوهش حکومت جور و پاسخ به مغلظه لزوم اطاعت از حکومت غالب

«اینکه می‌گویند مجتهد در زمان غیبت نایب امام است راست است یا نه؟ اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه؟

... اینجا یک مقدمه ذکر می‌کنم... خوانندگان درست مطلب را تا آخر بسنجند و مطالعه کنند تا مقصود معلوم شود. بسیار شود که عادت و تکرار یا عمل پرده به روی احکام خرد می‌پوشد به طوری که اگر کسی بر خلاف آن سخنی بگوید بسیار شگفت آور شده بر خلاف تشخیص داده می‌شود ما ناچاریم در اینجا با یک مثال مطلب را روشن کنیم. یک نفر آدم عادی اگر از شما با زور یک تومان بگیرد یا شما را به زور به کاری که بر خلاف میل شما است وادار کند همه او را بدعمل و متعدی تشخیص می‌دهند و کار او را از حکم خرد بیرون می‌دانند و او را مجرم می‌خوانند و برای او مجازات قائل می‌شوند. همین شخص مجرم دسته‌بندی کرد و بیست، سی نفر را دور خود جمع کرد و حمله کرد به یک قریه، چند نفر را زخمی کرد و آنجا را تصرف کرد باز همه خردمندان او را ظالم و کارهای او را جرم تشخیص می‌دهند و دفع و سرکوبی او را لازم می‌دانند. قدری بالاتر بیایید اگر این آدم دسته‌بندی‌اش قوی شد و به یک شهر هجوم کرد و چندین نفر را کشت و آن شهر را تصرف کرد و از مردم جرمه‌هایی گرفت باز همه عقلا او را ظالم و مجرم می‌دانند و سرکوبی و اعدام او را لازم می‌شمرند از این هم قدری ترقی کنید همین شخص مجرم چند فوج سرباز را با خود همدست می‌کند و به مرکز یک سلطنت حمله می‌کند و اهالی آنجا را می‌گیرد، حبس می‌کند و عده کثیری را می‌کشد و مرکز را تصرف می‌کند و شاه آن مملکت را بیرون می‌کند^۱ و خود جای او را می‌گیرد. چند روزی که این عمل تازه است باز کام مردم تلخ است بعدها نام این هجوم و آدم‌کشی کوتاه می‌شود و برای او جشن‌ها می‌گیرند و چراغانی‌ها می‌کنند او را اعلیحضرت همایونی می‌خوانند و حکم او را با احکام قدر همدوش می‌کنند و در سرودهای ملی می‌خوانند (چه فرمان‌یزدان چه فرمان‌شاه) تفاوت این مراتب را از عقل خالی از عادت پیرسید چه شد دایره ظلم هر چه کوچکتر بود مرتکب ظالم و مجرم و کار جرم تشخیص داده شد ولی چون دایره ظلم وسعت پیدا کرد و با آدم‌کشی و تعدیات دیگر جفت شد همه نام‌ها عوض شد آنجا دزد و مجرم و جرم می‌گفتند اینجا اعلیحضرت اقدس همایونی و فرمان‌قضاء و قدر و مانند آن. اکنون یک نظری هم به قانون‌های دنیا کنید یک نفر از اشخاص عادی یک کتابچه نوشت

۱. منظور امام کودتای سیاه رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ش است.





و در آن تکلیف‌هایی برای مردم یک شهر یا یک مملکت تعیین کرد از قبیل اینکه باید سالی فلان قدر بدهند و فلان کار را که برخلاف زندگانی و میل آنهاست بکنند این کتابچه را همه جزء سیاه‌مشق می‌دانیم و اگر بخواهد این حکم خود را به موقع اجرا بگذارد او را مجرم و حکم او را برخلاف عقل و عدل تشخیص می‌دهیم اگر صد نفر هم از این کتابچه‌ها بنویسند باز همان حکم را دارد ولی همین شخص به واسطه زور یا زر عده آراء قاچاقی تهیه کرد و وکیل شد و همان صد نفر دیگر هم با وسیله‌هایی که همه می‌دانیم خود را به کرسی و کالت رساندند اینجا دیگر هر حکمی آنها بکنند برخلاف میل موکلین باشد یا برای غارت اموال و هتک ناموس و ریختن آبروی آنها باشد این حکم خردمندانه و از روی معدلت است و مخالفت با آن جرم و جنایت است از عقل روشن خالی از عادات جاهلانه تفاوت اینها را بپرسید اگر بگویید مردم خودشان وکیل تعیین کردند و مجبورند تبعیت کنند می‌گوییم همه می‌دانید که اولاً اکثر مردم خبر از وکالت و آمدن و گذشتن دوره انتخابات و چگونگی وکالت و حدود اختیارات وکیل ندارند از این جهت در شهرستان‌هایی که بیش از دویست هزار جمعیت دارد بیشتر از ده، دوازده هزار تعرفه برای انتخابات پخش نمی‌شود. و در این صورت وکالت ظالمانه و احکام آنها جور است و درباره مردم نباید اجرا شود و ثانیاً چهارده دوره از انتخابات ایران ما گذشته و همه دیدید که چه در دوره قبل از دیکتاتوری و چه در آن دوره‌های ننگین و چه دوره بعد که این دوره است وکالت از روی عدالت و آزادی جریان پیدا نکرده حالا همه دوره‌ها را بتوانید ماست‌مالی کنید دوره‌های پهلوی را که نمی‌شود سرپوشی کرد. چه شد که قانون‌های آن روز را همه عادلانه می‌دانید و مخالفت آن را جرم تشخیص می‌دهید با آن که حقاً عمل کردن به آنها از بزرگترین جرم‌ها و بیدادگری‌هاست و ثالثاً وکیل به حکم خرد باید کارهایش موافق صلاح و نفع موکل باشد و گرنه از وکالت معزولست به حکم خیانت و جنایت و موکلین هرگز اختیار جان و مال و فرزند و ناموس خود را به آنها نداده و نمی‌دهند پس تمام این قانون‌های بشری و حکومت‌های جهان از روی جور و برخلاف حکم خرد پایه‌اش بنا نهاده شده است...» (ص ۱۸۱-۱۷۹)

۶

در ضرورت عقلانی بودن تشکیل حکومت از نظر اسلام و پاسخ به مغلطه تضاد دین و حکومت

«از احکام روشن عقل که هیچ کس انکار آن را نمی‌تواند بکند آنست که در میانه بشر قانون و حکومت لازم است و عاقله بشر نیازمند به تشکیلات و نظامنامه‌ها و ولایت و حکومت‌های اساسی است و آنچه عقل خداداده حکم می‌کند آن است که تأسیس حکومت

به طوری که بر مردم به حکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و بجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است خدای عالم است که مالک تمام موجودات و خالق آرض و سماوات است پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیغمبران لازم الاطاعه دانست بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا و یا آن که خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد. حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او شهوت و غضب دارند، شیطنت و خدعه دارند، منافع شخصی خود را می‌خواهند منافع دیگران را فدای خود می‌کنند، جمله کلام آن که آنها هم محتاج و گرفتار عوامل بسیاری هستند و از چنین بشری کسی توقع ندارد که احکامش به مصالح عامه باشد و خود را بر دیگران ترجیح ندهد و منافع دیگران را پایمال نکند علاوه اینها که قانون گذاری می‌کنند نیز چون دیگران احاطه به همه جهات و خصوصیات ندارند و از خطا کاری و غلط اندازی و اشتباه مأیوس نیستند چه بسا حکمی کنند که بر ضرر مردم تمام شود و بر خلاف مصالح کشور باشد چنانچه اگر بخواهیم این رشته از قوانین را آفتابی کنیم یک کتابچه لازم دارد و ما هم اکنون پرده‌ری را لازم نمی‌دانیم. همین قدر بس که قوانین جاریه را هر چند وقت یک مرتبه عوض می‌کنند یا کم و زیاد می‌کنند و خطاهای خود را خودشان هم می‌فهمند و آنهایی را که خود آنها هم نمی‌فهمند خیلی بیش از اینها است تنها در قوانین جزایی و حقوقی این قدر احکام بر خلاف خرد وضع شده است که تعداد آن یک وقت بیشتری لازم دارد شما همین قانون داری را ببینید که تا چه اندازه کودکانه و بازیچه است که گاهی اختیارات تامه به یک مرد بی ادراک بی اطلاع می‌دهند که هر طوری بخواهد با جان و مال مردم بیچاره این کشور بی صاحب رفتار کند و همین که اسم مستشار امریکایی روی یک کسی آمد دیگر برای او این زمامداران بی‌هوش و خودسر ما خطا و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی‌شوند، این بیدادگران خودپسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی توسعه بی‌پایان به فرهنگ ما داده به جرم آن که به گفته اینان لغت اجنبی است از کشور می‌خواهند بیرون کنند لکن اختیار یک کشور را به دست مشتی اجانب می‌گذارند و آن را با کمال بی‌شرمی قدم اصلاحی می‌دانند این را جز بی‌هوشی یا خیانتکاری می‌توان نامید...» (ص ۱۸۲-۱۸۱)



نفی حکومت مبتنی بر زور و تغلب

در پاسخ به مغلظه الحق لمن غلب (حق با کسی است که قدرت دارد)

«بشر هر چه زورمند باشد و دارای قدرت و سلطنت باشد عقل حکم او را حق نمی‌داند و بی‌جهت نمی‌پذیرد و سلطنت و حکومت او را ظالمانه و بی‌خردانه می‌داند ولی ما از گفته‌های خدا در اینجا گواه می‌آوریم تا حال این حکم‌ها و حکومت‌ها روشن شود اینک گواه از قرآن خدا سوره مائده آیه ۴۴: وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۵) وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۷) وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۸) وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ (۴۹) وَأَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَخْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۵۰) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا.

اگر بخواهیم آیاتی که عموماً حکم را مخصوص به خدا کرده و خصوصاً آنجاها که یکان یکان قوانین را به قانون خدایی منحصر کرده بشمریم سخن طولانی و دامنه‌دار می‌شود اینجا باز از همه این چیزها می‌گذریم و از خرد می‌پرسیم که آیا خدایی که این جهان را با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را می‌شناخته که چه موجود عجیبی است که در هر یک هوای سلطنت همه جهان است و هیچ یک بر سر سفره خود نان نمی‌خورد و در نهاد هر کس تعدی و تجاوز به دیگران است ممکن است آنها را بدون تکلیف رها کند و خود یک حکومت عادلانه در بین آنها تشکیل ندهد، ناچار این کاری که از حکم خرد بیرون است نباید به خدای جهان که همه کارش بر اساس محکم عقل بنا نهاده شده نسبت داد پس باید تأسیس حکومت و وضع قوانین جاریه در ممالک را خود عهده‌دار شده باشد و قانون‌های او ناچار همه‌اش بر پایه عدل و حفظ نظام و حقوق بنا نهاده شده و البته در قانون‌های آسمانی جنبه‌های منافع شخصی و نظرهای خصوصی و عوامل گوناگون این عالم به هیچ وجه دخالت ندارد زیرا خدا از همه اینها مقدس و برکنار است...» (ص ۱۸۵-۱۸۴)

در اثبات پیوند ناگسستنی اسلام و سیاست

پاسخ به مغلظه تضاد دین و سیاست

«... قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزایی و آنچه مربوط به نظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فر و گذار نکرده است و شماها از آن بی‌خبرید و همه بدبختی‌ها آن است که مملکتی که



یک همچو قانونی دارد دست خود را پیش مملکت‌های اجانب دراز کند و قانون‌های ساختگی آنها را که از افکار مسموم یک مشت خودخواه تراوش کرده در مملکت خود اجرا کند و از قانون مملکت خود که مملکت دینی خدایی است به طوری غافل باشد که باز هم گمان کند اینجا قانون ندارد یا قانونش ناقص است، تنها درباره قضاوت چند هزار ماده در دین هست که با بهترین طرز و آسان‌ترین ترتیب کار قضاوت را انجام می‌دهد... نتیجه سخن ما تا اینجا کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون‌گذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از این ثابت می‌کنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است و اما حکومت در زمان پیغمبر و امام با خود آنها است که خدا با نص قرآن اطاعت آنها را بر همه بشر واجب کرده و ما اکنون کار به زمان آنها نداریم و آنچه مورد بحث ما است این زمان است...» (ص ۱۸۴)

۹

در اثبات ضرورت عقلانی حکومت فقیه

پاسخ به مغلطه مقدس مآبان

«ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیل‌هایی می‌آورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است اینک ما به گفته‌های آنها کار نداریم زیرا آن بحث فقهی لازم دارد و با این مختصرها درست نمی‌شود به علاوه اینها هم اهل فهم آن نیستند اینجا ما یک سؤال از عقل می‌کنیم شاید مطلب را حل کند ما که می‌گوییم حکومت و ولایت در این زمان با فقها است نمی‌خواهیم بگوییم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است، بلکه می‌گوییم همان‌طور که یک مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود از افراد یک مملکت و همان مجلس تشکیل یک حکومت و تغییر یک سلطنت می‌دهد و یکی را به سلطنت انتخاب می‌کند و همان‌طور که یک مجلس شوری تشکیل می‌شود از یک عده اشخاص معلوم‌الحال و قوانین اروپایی یا خودداری را بر یک مملکت که هیچ چیز آنها مناسب با وضع اروپا نیست تحمیل می‌کنند و همه شماها کور کورانه آن را مقدس می‌شمردید و سلطان را با قرارداد مجلس مؤسسان سلطان می‌دانید و به هیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی‌خورد اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانون‌های خدایی تخلف





نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند به کجای نظام مملکت بر خورد می کند و همین طور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهای دیندار تشکیل شود یا به نظارت آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می گوید به کجای عالم بر خورد می کند...؟ (ص ۱۸۵)

۱۰

در دفاع از استقلال و آزادی کشور

و پاسخ به مغلظه دخالت دین در سیاست موجب هرج و مرج است

«چه شد که مجلس مؤسسان که با زور سرنیزه تشکیل شد و همه دیدید اکنون هم حکمش نافذ و درست است ولی اگر این مجلس از اشخاص مطلع صحیح العمل تشکیل شود و بر طبق قانون های خدایی باشد عیب پیدا می کند؟ اینها نیست جز اینکه با قانون خدای طرف هستید و می خواهید از قانون های اروپایی پیروی کنید و این از بدبختی های بزرگ ما است و مخالف با حکم عقل است. مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست از این جهت فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند با آن که جز سلطنت خدایی همه سلطنت ها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند...» (ص ۱۸۶)

۱۱

در دفاع عقلی بودن سیاست اسلامی

و پاسخ به مغلظه دخالت علما در سیاست موجب پراکندگی قدرت است

«می گوید (دین امروز ما می گوید فقیه در زمان غیبت نایب امام است بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی وارد است تا آنجا که می گوید اگر ولایت و حکومت داشته باشند ما در هر محله و گاهی در یک خانه چندین شاه داریم). این بی خردان سخنان را در هم و برهم کرده و با اشتباه کاری های فراوان تحویل مردم می دهند ما ذکر کردیم که هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است آری آن طور که ما بیان کردیم

اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق می کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آن را از آنها نمی پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گر نه با اصل اساس سلطنت (حکومت) تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علما بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و به آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده تواریخ همه در دست است و پشتیبانی هایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است اکنون شما می خواهید دولت را به آنها بدبین کنید و این نیست جز از سوءنیت و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آن است و گر نه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند...» (ص ۱۸۷-۱۸۶)

۱۲

در اثبات حکومت اسلامی (۱)

«باز به عادت همیشه یک غلط اندازی دیگر می کند^۱ می گوید (بعضی می گویند لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست هر کس هست بماند ولی از فقها اجازه بگیرد چنانچه بعض شاهان می کردند و در قانون هم هست آنگاه وارد اشکال می شود). این درست است که فقیه به آن طور که ذکر شد می تواند اجازه دهد بلکه اجازه یک فقیه جامع الشرایط هم اگر به موقع خود باشد صحیح است لکن نمی گویند هر کس به هر کس می تواند اجازه دهد. مجتهد چنین اجازه ندارد بلکه پیغمبر و امام هم از جانب خدا اجازه ندارند که به هر کس اجازه بدهند به کسی آنها می توانند اجازه بدهند که از قانون های خدا که پایه اش بر اساس خرد و عدل بنا نهاده شده تخلف نکند و قانون رسمی مملکت او قانون آسمانی خدایی باشد نه قوانین اروپا یا بدتر از اروپا و به حکم عقل و قانون اساسی هر قانونی بر خلاف قوانین اسلام باشد در این مملکت قانونیت ندارد از این جهت و جهات دیگر می گوئیم این مملکت تاکنون به مملکت مشروطه شناخته نشده زیرا هم مجلس بر خلاف قانون است و هم انتخابات و هم قوانین آن. لکن با همه وصف مجتهدین با همین آش شله قلمکار هم مخالفت را جایز نمی دانند و از همه

۱. منظور امام، علی اکبر حکمی زاده نویسنده کتاب اسرار هزار ساله است.





در حفظ و حراست آن در موقع خود پیش قدم تر هستند چنانچه همه دیدید کسی که در مملکت بین‌النهرین هم برای استقلال آن قدم برداشت و این نیمه استقلال را گرفت علما آن دوره بودند که مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی در رأس آنها بود. اکنون هم اگر مشکلاتی برای مملکت پیش آمد کند مجتهدین از وظیفه حتمیه خود می‌دانند که آن را رفع کنند و با دولت در موقع‌های باریک همکاری کنند و از خطاهایی که در این دوره‌های سیاه در این مملکت شد یکی که از همه بالاتر بود سلب نفوذ روحانیت بود که این از برای مملکت از همه بدتر بود. زیرا دل توده از دولت به واسطه فشارها و بی‌عدالتی‌ها رنجیده است و دولت با دل جریحه‌دار مردم نمی‌تواند از مملکت خود دفاع کند لکن اگر نفوذ روحانیت بود مردم مانند صدر اول اسلام وارد عمل می‌شدند و مملکت با دست واحد و قوه روحانی و دلگرم از خود دفاع می‌کرد یا دیگران را به رنگ خود در می‌آورد. این یکی از خطاهای دولت بود و هست و تا بیدار شوند کارشان تمام شده. خطاء دیگر آنها بدبین کردن توده جوان را به روحانین بود که دولت با تمام قوا کوشش در آن کرد که به واسطه آن تفکیک قوه روحیه و ماده از یکدیگر گردید و زیان‌های کمر شکن به کشور وارد شد از دست دادن این قوه معنوی و مادی کار مملکت را عقب انداخته و تا این دو قوه را برنگردانیم به همین حال هستیم ما نمی‌توانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضاخان بود زیرا که این یک شالوده‌متفکرانه بود که بی‌دستور مدیران دیگران انجام نمی‌گرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه کمک به خراب مملکت است...» (ص ۱۹۰-۱۸۹)

۱۳

در اثبات حکومت اسلامی (۲)

«... اگر آن حکومت حق خدایی عادلانه بخواهد تشکیل شود باید مجلس از فقها یا به نظارت فقها تشکیل شود و در مجلس قوانین آسمانی طرح شود و در کیفیت عملی شدن آن بحث شود و دولت قوه اجراء آن باشد و جمله کلام آن که شما می‌گویید قوه تقنینیه افکار پوسیده بشر است ما می‌گوییم قوه تقنینیه خدای جهان است که عالم به همه مصالح است و هم مهربان به همه افراد است و هم خود غرض و مرض ندارد و هم دستخوش عوامل نیست و در تحت تأثیر کسی واقع نمی‌شود و منافع کشوری را فدای کشور دیگر نمی‌کند. در این صورت تشکیل مجلس برای وفق دادن مصالح کشور است با کلیات قانون‌های آسمانی و نظارت در قوه اجرائیه عامله است اینک ما و شما در تمام مراحل با هم موافق هستیم در اینکه حکومت لازم و قوه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه می‌خواهیم هیچ کدام حرفی نداریم، اختلاف در این است که خدای جهان می‌تواند مثل اروپاییان یا ایرانیان قانون وضع کند یا نه و مصالح

کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص می‌دهد یا امثال میلیسبوها؟^۱، ما می‌گوییم خدا بهتر است و کرده است شما در کدام یک حرف دارید، می‌گویید بهتر نیست، یا آن که قانون اسلام از خدا نیست، یا خدا که این قانون را آورده اطلاع بر مصالح کنونی کشور ما نداشته است و ما خود اکنون بهتر تشخیص می‌دهیم مصالح کشور خود را از خدا هر کدام را می‌خواهید اختیار کنید تا پس از این وارد در این مباحث شویم و اثبات کنیم که قانون‌های خدایی مصالح امروز کشور را هم در نظر دارد...» (ص ۱۹۲-۱۹۱)

۱۴

در اثبات حکومت اسلامی (۳)

«ما پیش‌تر ذکر کردیم و روشن نمودیم از روی حکم حس و خرد که تشکیل حکومت‌های امروزی در جهان از روی سرنیزه و زور است سلطنت‌ها و دولت‌هایی که امروز در کشورهای عالم سراغ داریم هیچ یک از روی یک اساس عدالت و پایه صحیحی که خرد آن را بپذیرد نیست. این اساس‌ها همه پوشالی و در عین حال اجباری و از روی فشار و سرنیزه است و خرد هیچ‌گاه با این همراه نیست که یک بشری که در همه فضائل صوری و معنوی با دیگران یا فرق ندارد یا پست‌تر است به مجرد آن که با چند نفر دسته‌بندی کرده و با قتل و غارت یک مملکتی را مسخر کرده حکم‌های او را حق و از روی عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد معنی حق را می‌دانید چیست، اگر نمی‌دانید از خرد که برای انسانی چون چشم است بپرسید تا به شما بگوید عقل می‌گوید تصرف هر کس در مال خود که از راه مشروعی به دست آورده حق است و تجاوز در مال و حدود دیگران باطل و ظلم است متجاوز هر کس باشد و هر قدر قوه داشته باشد و محکوم و مظلوم هر چه کوچک باشد و بی‌دست و پا این مرام هیتلری که می‌گوید من با زور تانک و سرنیزه باید لهستان را به دست بیاورم گو که صدها هزار خانواده‌ها بر باد فنا برود و شماها نشسته از دور و بی‌خردانه از او ستایش می‌کنید مرامی است که از مسموم‌ترین و عدالت‌سوزترین فکر بشر تراوش کرده و باید هر دانشمند عدالت‌دوستی با آن طرف باشد و خردمندی که در فکر جهانند باید ریشه امثال این پندارها را از جهان براندازند تا جهان به آرامش خود برگردد. تنها حکومتی که خرد حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می‌پذیرد حکومت خدا است که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود اوست و استحقاق او در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف

۱. آرتور میلیسبو مستشار امریکایی که توسط منورالفکران دوره قاجاریه و پهلوی برای تصدی امور مالی و دارایی ایران به استخدام دولت در آمد. میلیسبو در طول اقامت در ایران و نفوذ در دربار قاجاری و پهلوی هسته اصلی ورود مستشاران امریکایی به ایران و عامل اصلی نفوذ امریکا در دیوانسالاری ایران است. شناخت امام از این عنصر نفوذی آن هم در دوران جوانی حاکی از عمق بصیرت ایشان و رصد تحولات سیاسی-اجتماعی ایران است.



کرده و از هر کس هر چه بگیرد مال خود را گرفته و هیچ کس انکار این سخن را نتواند کرد مگر آن که به اختلال دماغ دچار باشد.

اینجا است که حال حکومت‌ها همه معلوم می‌شود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می‌گردد دولت ما که یکی از حکومت‌های کوچک جهان است وظیفه‌اش آن است که دنبال همین حکومت رسمی را بگیرد و قانون مجلس تشریح همین قانون خدایی باشد تا پس از این روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانون‌ها است و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل می‌شود...» (ص ۲۲۲-۲۲۱)

۱۵

در اثبات حکومت اسلامی (۴)

«ما چنانچه پیش‌تر گفتیم نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده و این امر به هیچ جای نظم مملکت و تشکیل حکومت و مصالح کشور بر خورد نمی‌کند و با این کار تمام افراد مملکت بی‌استثناء از روحانی گرفته تا کاسب سر محله و از لشکری گرفته تا دلال دوره‌گرد با حکومت همکاری می‌کنند و برای استقلال و عظمت کشور به جان و دل می‌کوشند. شما خوب است یک نظری بیندازید به تشکیلات امروزی اول یک سری به دربار و وضعیت اسف‌آور آن بزنید سپس در وزارتخانه‌ها رفته یکان یکان اشخاص پشت میز نشین و مرام آنها را بررسی کنید و آنگاه به ارتش مملکتی سرکشی کرده خیالات قشونی و سرلشکرها را به دست بیاورید و آنگاه پایین‌تر آمده اعضا ادارات کشوری و لشکری را در تمام شهرستان‌ها ببینید و از آن پس یک قدمی به صحنه دارالشوری گذارید و قوه تقنینیه را بررسی کنید، جمله کلام از سپور این دم کوچه تا بالاها هر جا می‌خواهید بروید و افکار متشسته و خیالات در هم و بر هم و آراء و عقاید مخالف یکدیگر و نفع‌طلبی‌ها و شهوترانی‌ها و بی‌عفتی‌ها و جنایتکاری‌ها و خیانتکاری‌ها و هزارها چیز دیگر را با چشم باز تماشا کنید آنگاه بفهمید بودجه کشور کجا خرج می‌شود و از کجا در می‌آید البته با چنین وضعیت‌هایی که همه می‌دانید و پرده‌داری جایز نیست نباید توقع داشت که در محافل روحانی این دولت را دولت حقه بشناسند و توده بیچاره که تمام این جنایت‌ها و خیانت‌ها در پیش چشمش عملی می‌شود و با هر یک از افراد آن بیدادگری‌ها از طرف مأمورین در هر ساعت می‌شود با دولت همکاری کند و خیانت را به دولت خائن جایز نداند شما فقط یک ماده قانون مشروطه را عملی کنید (که هر قانونی که بر خلاف قانون شرع باشد قانونیت ندارد) تا تمام افراد این مملکت با هم هم‌آواز شوند و وضع کشور به سرعت



برق تغییر کند و با عملی شدن آن تمام این تشکیلات اسف آور به تشکیلات نوین خردمندانه تبدیل پیدا کند و با تشریک مساعی همه توده عارف و عامی کشور رنگ و رویی پیدا کند که در جهان نظیر آن را پیدا نکنید...» (ص ۲۲۳-۲۲۲)

۱۶

در اثبات حکومت اسلامی (۵)

«ما می دانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز و رقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی عفتی بار آمدند خیلی گران است البته آنان که تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زن ها در خیابان ها می دانند و به گفته بی خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کار گر می شود (لکن چه کاری همه می دانید و می دانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود. آنهايي که اینقدر قوه تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس مانده درندگان اروپا است ترقی کشور می دانند با آنها ما حرفی نداریم و توقع آن را هم نداریم که آنها از ما سخن خردمندانه را بپذیرند عقل و هوش و حس آنها را اجانب دزدیده اند کسانی که اینقدر حس و شعور خود را در مقابل اجانب از دست دادند که در وقت هم تقلید از آنها می کنند ما با آنها چه بگوییم همه می دانید که ظهر تهران به تقلید اروپا بیست دقیقه قبل از نصف النهار خودش به رسمیت شناخته شده و یکی تاکنون نگفته این چه کابوسی است که اهل این مملکت به آن دچار شدند.

آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه می گفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است. چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها یک دفعه حرف ها عوض شد گفتند ما با اجانب مراد داریم باید همه هم شکل باشیم تا در جهان با عظمت باشیم مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست می کند یا برایش درست می کنند هر روزی کلاهش را ربودند عظمتش را هم می برند.

در همه این مراحل اجانب که نقشه های خود را می خواستند عملی کنند و با کلاه گذاشتن سر شما می خواستند کلاه را از سر شما بردارند از دور با چشم استهزا به شما نگاه می کردند و به کارهای کود کانه شما می خندیدند. شما با یک کلاه لگنی دور خیابان ها قدم می زدید و با دخترهای برهنه سر گرم بودید و به این وضع افتخار می کردید غافل از آن که در سرتاسر کشور افتخارات تاریخی شما را بردند و در سرتاسر کشور منابع ثروت شما رفت و از دریا تا دریای شما را زیر پا در آوردند و با یک خط سرتاسری شما را به این روز نشانند...» (ص ۲۲۴-۲۲۳)



در اثبات حکومت اسلامی (۶)

«اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع یک حکومتی که این حکومت‌ها جائزانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمی‌تواند آنها را اصلاح کند چه ربط دارد به اینکه حکومت عادلانه نباید تشکیل داد، بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبار ما داشته باشد می‌بیند که همیشه امامان شیعه با آن که حکومت‌های زمان خود را حکومت ظالمانه می‌دانستند و با آنها آن‌طورها که می‌دانید سلوک می‌کردند در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک‌های فکری و عملی کوتاهی نمی‌کردند و در جنگ‌های اسلامی در زمان خلیفه جور باز شیعیان علی (ع) پیش‌قدم بودند، جنگ‌های مهم و فتح‌های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده مطلعین می‌گویند و تاریخ نشان می‌دهد که یا به دست شیعیان علی یا به کمک‌های شایان تقدیر آنها بوده شما همه می‌دانید که سلطنت بنی‌امیه در اسلام بدترین و ظالمانه‌ترین سلطنت‌ها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل‌پیغمبر و فرزندان علی بن ابیطالب همه می‌دانید و در میان همه بنی‌هاشم بدسلوکی و ظلمشان نسبت به علی بن‌الحسین زین‌العابدین بیشتر و بالاتر بود به همین سلطنت وحشیانه جائزانه ببینید علی بن‌الحسین چقدر اظهار علاقه می‌کند... اف بر این تشخیص بی‌خردانه و حق‌کشی بی‌اساس شما اینها هر وقت ممکن شده با شمشیر و هر گاه نشده با قلم و زبان از حکومت‌های اسلامی بی‌آنکه طمعی در کار باشد یا خود خیال حکومت و منصبی داشته باشند با هر کوششی شده است تأیید کرده و می‌کنند در عین حال که تشکیلات را بدترین تشکیلات می‌دانند و می‌دانید که همین‌طور هم هست از هیچ‌گونه همراهی برای حفظ حکومت اسلامی دریغ ندارند و در موقع امتحان هم امتحان داده‌اند. اما روایت دویم که می‌گفت داخل شدن در عمل سلطان و معاونت کردن از او و رفع حاجت او را کردن همدوش کفر است.

این ماجراجوی بی‌خرد چنانچه تاکنون دیدید و عادت دارد در نقل روایات خیانت می‌کند و گرنه مطلب روشن‌تر از آن است که در آن خود را نیازمند به جواب بدانیم این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است جلوگیری از داخل شدن در تشکیلات دولت است برای اعانت به ظلم و کمک کاری کردن بر ستمکاری‌ها این در تمام قوانین عالم ممنوع است شما می‌گویید اسم سلطان را سر هر کس گذاشتند و نام دولت را روی هر کس نهادند دیگر بر جان و مال و ناموس مردم حکمفرمای مطلق است اگر چنین است پس چرا بر عمال دیکتاتوری نفرین می‌کنند و آنها را اینقدر تعقیب می‌کنند چرا مختاری و احمدی را عوض حبس و مجازات ستایش نمی‌کنند آنها هم از کارگران سلطان بودند اکنون اگر یک روزنامه



از عمال دیکتاتوری تکذیبی کند یا اگر از کسی بپرسند که داخل شدن در کارهای حکومت دیکتاتوری چطور است گفت داخل شدن در آن و همراهی کردن با آن طور تشکیلات از بزرگترین بی‌شرفی‌ها و جنایتکاری‌ها است باید گفت این با تشکیلات مخالف است و از حکومت عادلانه تکذیب می‌کند؟

ما می‌گوییم در همان تشکیلات خانمان‌سوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده خوب است بلکه گاهی هم واجب می‌شود خوب است آقایان رجوع کنند به کتاب فقها در باب ولایت از قبل ظالم ببینند آنها چه می‌گویند...» (ص ۲۲۷-۲۲۵)

۱۸

در اثبات حکومت اسلامی (۷)

«اینک ما یک جمله از عبارت مکاسب استاد فقها شیخ مرتضی انصاری را ترجمه می‌کنیم تا حيله گری و حقه‌بازی و عوام‌فریبی این بی‌خردان روشن شود، گرچه خوانندگان تاکنون هر چه باید بفهمند فهمیده‌اند. شیخ بزرگوار می‌گوید دو چیز جایز می‌کند والی شدن از طرف ظالمان را یکی قیام کردن بر مصالح بندگان خدا و در این مسئله ظاهراً خلافی نیست چنانچه بعضی گفته‌اند داخل شدن در کارهای سلطان ظالم جایز است اگر بتواند انسان حقی را به صاحبش برساند به اجماع علماء و حدیث صحیح و گفته خدا که درباره یوسف پیغمبر است می‌گوید (وَاجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ) پس شیخ بزرگوار روایاتی نقل می‌کند در این باب که از جمله روایتی است که از حضرت صادق سوال می‌شود که یکی از دوستان آل محمد در امر دیوان داخل است و در زیر رایت آنها کشته می‌شود حال این چطور است جواب می‌دهد که خدا او را با نیت او محشور می‌کند و از رجال کشی در احوالات محمد بن اسماعیل بن بزیع که از بزرگان اصحاب ائمه است و در دولت منصور داخل است یک حدیث از موسی بن جعفر نقل می‌کند که از اشخاصی که در دربارهای سلاطین ستمگر واردند و برای اصلاح حال کشور و توده قدم برمی‌دارند به قدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را متحیر می‌کند. می‌گوید اینها حقیقتاً مؤمن‌اند اینها محل نور خدا هستند در زمین اینها نور خدا هستند در توده نور اینها برای اهل آسمان روشنی می‌دهد همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نور پخش می‌کنند بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت. پس از آن که شیخ بزرگوار این روایات را نقل می‌کند می‌گوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر به معروف و نهی از منکر واجب توقف به آن داشته باشد...» (ص ۲۲۸-۲۲۷)



در اثبات حکومت اسلامی (۸)

«اینک این قانون‌های خردمندانه اسلام، بیایند و ببینند این قرآن اسلام را با دیگر کتاب‌های جهانیان بسنجند، این کشورگیری‌های مسلمین را با کشورگیری‌های دیگران مقایسه کنند این ایران ما را کی از ننگ آتش پرستی و مجوسیت ننگین بیرون آورد جز فتح اسلامی و چون معلوم شد که جهاد اسلامی کشورگیری مانند سایر کشورگیری‌ها نیست البته باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا به امر او بشود تا به این امر اقدام شود و گر نه چون کشورگیری دیگر جهانیان شود که آن از حکم خرد بیرون و از بیدادگری‌ها و ستمکاری‌ها به شمار می‌رود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن دور و بری است. و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که به نام دفاع اسم برده شده و آن جنگیدن برای حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است به هیچ‌وجه مشروط به وجود امام یا نایب امام نیست و کسی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا جانشین آن کرد بلکه بر تمام افراد توده واجب است به حکم اسلام از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال آن را پابرجا نمایند...» (ص ۲۳۰)

در اثبات حکومت اسلامی (۹)

«... اینکه می‌گویند حکومت باید به دست فقیه باشد نه آن است که فقیه باید شاه و وزیر و سر لشکر و سپاهی و سپور باشد، بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد زیرا قانونی را که عقل و دانش می‌پذیرد و حق می‌داند غیر از قانون خدایی نیست و دیگر قانون‌ها را روشن کردیم که از حکم خرد بیرون است. ما می‌گوییم مجلس مؤسسانی که تشکیل می‌شود برای تشکیل یک حکومت یا تغییر یک رژیم باید از فقها و ملاهای خردمند عالی‌مقام که به عدالت و توحید و تقوی و بی‌غرضی و ترک هوی و شهوت موصوف باشند تشکیل شود تا در انتخاب سلطان مصالح کشور و توده را سنجیده و شاه عدالتخواه مطیع قوانین کشوری که همان قانون‌های خدایی است انتخاب کنند. ما نمی‌گوییم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند، شاه باید نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند، اطلاعات نظامی و تاریخی فقط برای شاه کفایت نمی‌کند و هر نظامی مطلعی را نمی‌توان به شاهی انتخاب کرد. رضاخان نظامی بود ولی به درد سلطنت نمی‌خورد، اول شرط شاه آن است که تخلف از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع قانون بداند تا او را به مطاعی دیگران بپذیرند، شاه باید مملکت را از خود و خود



را از مملکت بدانند و عهده‌دار حفظ جان و مال و ناموس و شرف توده باشند نه آن که سلطنت را وسیله شهوترانی‌ها و غارتگری‌ها کند و جان و مال و ناموس کشور را به باد فنا بدهد. نظارت ملاحی و وارسته فقط می‌تواند قانون کشور را به جریان اندازد و دست چپاولچی‌ها را کوتاه کند و گر نه شما همه تجربه کردید غالباً این و کلا و وزراء قلبی جز پر کردن کیسه و پر کردن بانک‌های خارجه و پس از کناره‌گیری به سر وقت آنها رفتن کاری برای کشور نمی‌کنند اگر سرباری برای آن درست نکنند...» (ص ۲۳۳-۲۳۲)

۲۱

در اثبات حکومت اسلامی (۱۰)

«این که می‌گویید دین را اگر از میان اوراق بیرون آورند و به مورد اجرا گذارند فاتحه کشور و زندگی را باید خواند، اگر مقصود این است که دین می‌گوید کشور و زندگی نمی‌خواهیم این سخنی است بسیار بی‌خردانه که به دین و دینداران از روی ماجراجویی می‌بندید، دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده است کدام قانون آن با کشور و زندگی مخالف است. بگویید تا مشتمل شما را در میان توده باز کنیم و اگر می‌گویید فاتحه این زندگی آلوده به هزار گونه شرف‌سوزی و شهوترانی و خیانت و جنایتکاری و این کشور بی‌سر و سامان دزدپرور در هم و بر هم را باید خواند و اساس زندگی را به یک زندگی پرافتخار سراسر معارف و عدالت و خرد و دانش و کشور را به یک کشور زنده با استقلال منظم دزدبندان معارف پرور باید تبدیل کرد چه بهتر از آن، مگر حالا وضع زندگی ننگین ما خوب است، مگر امروز کشور ما را باید جزء کشورها به حساب آورد اگر این زندگی و این کشور را هم خوب بدانیم دیگر لغت بد را از قاموس جهان باید محو کنیم...» (ص ۲۳۶)

۲۲

در اثبات حکومت اسلامی (۱۱)

شما از کجا می‌گویید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده اگر تعیین نکرده بود پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و به قول شما در نیم‌قرن نیمی از جهان را گرفت آن تشکیلات بر خلاف دین بود یا با دستور دین. اگر بر خلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابیطالب خود بر خلاف دین رفتار می‌کردند.

از همه گذشتیم شما مگر قرآن را هیچ ندیدید، اگر دیدید دست کم چند صفحه آن را بخوانید و از یکی ترجمه‌اش را بپرسید این همه آیاتی که برای قتال با کفار و جنگ برای استقلال کشور اسلامی و برای کشورگیری در قرآن است بدون حکومت و تشکیلات صورت





می‌گیرد. این همه جنگ‌ها و فتوحات اسلامی بدون حکومت و تشکیلات بوده خوب بود دست کم احکام جهاد و دفاع و سبق و رمایه و امر به معروف و ولایت را از یکی بپرسید و بی‌گدار به آب نزنده رسوایی بار نیاورید، اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضاییه و قوه مجریه و بودجه بیت‌المال است و برای بسط سلطنت و کشورگیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است. همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است. قرآن در عین حال که کتاب قانون است برای اجراء آن نیز کوشش کرده و در حالی که بودجه مملکت را به بهترین طرز که پس از این می‌گوییم تعیین کرده تکلیف کشورگیری و حفظ استقلال کشور را نیز معلوم نموده...» (ص ۲۳۸-۲۳۷)

۲۳

در اثبات حکومت اسلامی (۱۲)

«... دولت اگر وظیفه‌شناس باشد و تشکیلات اگر بر طبق حکم خرد و اساس حکومت اسلامی باشد و کارمندان دولت اگر وظیفه‌شناس باشند و دزد و قاچاق نباشد و بر طبق قانون رسمی مملکت که قانون اسلام است رفتار کنند نه آن دولت ظالم است و نه آن کارمندان اعانت به ظلم و ظالم کرده‌اند.

ما می‌گوییم دولتی که برای پیشرفت کلاه لگنی نیم‌خورده اجانب چندین هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل مسلمانان با شصت تیر و سرنیزه سوراخ سوراخ و پاره پاره کند این دولت کفر و ظلم است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر است.

ما می‌گوییم دولتی که بر خلاف قانون کشور و قانون عدل یک گروه دیوان آدم‌خوار را به نام پاسبان شهربانی در هر شهر و ده به جان زن‌های عفیف بی‌جرم مسلمانان بریزد و حجاب عفت را با زور و سرنیزه از سر آنها بر باید و به غارت و چپاول ببرد و محترمت بی‌سرپرست را در زیر لگد و چکمه خورد^۱ کند و بچه‌های مظلوم آنان را سقط کند این دولت، دولت ظالمانه و اعانت بر آن عدیل کفر است ما حکومت دیکتاتوری را ظالمانه و عمال آن را ظالم و ستمکار می‌دانیم. شماها در این سخن حرفی دارید بنزید تا رسوایی بیش از این شود...» (ص ۲۳۹)